

و وظیفه شناسی باشد

سترنیک اخلاق بدان قائم میباشد نظیر ستون فقرات بدن انسان است که انسان بان قائم میباشد این ستون اخلاقی در خانه درست میشود .

حالا اگر تمایلات و احساسات ارثی انسان خوب باشد باشد نفوذ و تاثیر خانواده معمولا بر هدایت وحدت آنها مافزاید .

**دانکه در چیزهای کوچک امین باشد در چیزهای بزرگ هم امین خواهد**

**بود و اگر در چیزهای بزرگ امین نباشد در چیزهای کوچک هم امین نیست .**

**محبت محبت را تولید میکند و حقیقت و اعتماد خرمی از حقیقت و اعتماد**

بار میآورد . وقایع و سرگذشت های کوچک کوچک بی اهمیتی هست که به مراتب بیشتر از صد ها عبارات مبهم حقایق اخلاقی را به ما تعلیم میدهد . تحصیل آنها سهل است و تاثیرشان خیلی بیشتر از این زندگانی موقتی دوام دارد . هیچ چیز در عالم نمی میرد حتی حیات و زندگانی . زیرا هر چیزی بعد از مرگ بشکل دیگر ظاهر میشود .

**هرگز اعمال خوب و سرمشق های خوب نمی میرند . هر دو اینها در میان**

**اقوام و امم تا باید زنده هستند .**

**ابدان ما معدوم میگردند ولی اعمال و افعالی که از این قالبها بظهور**

**میرسد يك اثر دعو نشدنی باقی میگذارد و افکار و اراده اسل های آینده را قالب گیری مینماید . وقت نمیتواند با اعمال نیکو برابر شود یعنی مدتی از وقت را نمیتوان بایک عمل خیر برابر نمود .**

**يك عمل نیکو و با فضیلت يك ديه و يك شهر و گاهی يك ملت را**

**ترقی داده و اسباب علو مقام و سربلندی آن را فراهم کرده است . ( کونه )**  
می گوید « هر لحظه و دقیقه که زمان حال را تشکیل می دهد مانند رب النوع مقتدری دارای آثار است »

بهترین محصول انسان افکار و خیالات منزله و مقدسی میباشد که وقتی جمع شده و در معرض

عمل گذارده شوند مانند زمین مرقوب و حاصلخیز هزاران سال میوه خوب بار خواهد آورد و نسلا

بعد نسل حاصل و باران باقی خواهد بود . همانطور که از بذر های کوچک میوه های لطیف و

محصولات عالی عمل میاید . همانطور هم از احکام و اوامر جبلی و فطری وجدان و قوانین

**الهامی وظیفه ، بهترین میوه های اخلاق بدست میاید .**

# فصل دوم

## وظیفه در طی عمل

بر خدا توکل کن و در طریق وظیفه قدم بزن و چشمت را به کلمات و گفتار او بدور  
اگر چنین کنی حتما بموفقیت نائل خواهی شد .  
ای کارگران دنیا گذرنامه قابل بازوی توانای شما دنیای وحشی تسلیم می گردد و عصیان و  
گناه می نبرد و فنا می شود .

ای کارگرجوان بهره وای سرباز و محمل و زارع زحمت کش که در پشت گاو آهن  
مانند گردونه می گردی یا آن که در پشت دستکاه جولانی می نشینی یا در میان معدن تقلا می کنی  
بدان که تو هم دارای خصال و عواطف دیگران هستی و تو هر جا بروی اگر چه از خاک عمل  
آمده و زیر و خشن می باشی ولی در نهاد تو منابع قوت زیادی از قبل قوای خلاقه و قره تراجم  
حیات مکتوم و مخفی می باشد  
از منظومه ( عمل )

کسی که وظیفه شناسی را وجهه همت خویش قرار دهد ایمان و معتقدات خود را در مرحله  
عمل وارد می کند . اعمال ما عبارت از آن چیزهایی است که در حیطه قوه ما می باشد چیزهای  
کوچک و بی اهمیت به تنها خلاصه و مجموع عادات ما را تشکیل می دهند بلکه اخلاق ما را نیز  
شامل می شوند در این حال باید این را نیز دانست که طی مراحل وظیفه همیشه آسان نیست زیرا  
کسی که طی مراحل و اتمام دوره وظیفه را وجهه همت خویش قرار می دهد  
باید با مخالفت ها و خصومت مواجه شود و بر مشکلات و مصائب غلبه نماید  
شاید قوه فراست و بصیرت در ما باشد و بتوانیم هر چیزی را از روی کجاست و فهم به پیشیم ولی  
چه بسا که قوت عزم و اراده را در مراحل عمل فاقد می باشیم . اشخاص بی عزم  
و در دل همیشه در راه خود حاق و مانع می بینند . این نوع اشخاص در عالم خیال نفس خود را  
ترکیه می نمایند نیکی را در عالم خواب می بینند ولی هرگز دست بکار نمی نمایند . بکنفر از  
کارگران زحمت کش گفته است : ممکن است در زندگی خورد چیزهای کمی به پیشیم و مشاغل  
اندکی داشته باشیم ولی هر چه باشد باید همان چیزهای کم را انجام دهیم .

انسان نباید تنها در مقام غلبه بر امیال ها یا آنچه بر خلاف میل و  
باعث تنفر و انضجار خاطر اوست بر آید بلکه باید چیزهایی را که صعب -  
الحصول و دشوار بنظر می آیند وجهه همت خویش قرار دهد بعبارت آخری  
انسان باید بر اخلاق بدی آنچه باعث بد نامی وی شود غلبه نماید .

وقتی يك دست ای از اعمال صحیح و نیکو در نظر کسی تجسم پیدا میکند و آن شخص  
میل بانجام آن اعمال نماید اگر نخستین سؤال او از خود این باشد که مردم چه خواهند گفت . چنین بدانند که  
کاری از وجود چنین شخصی ساخته نیست . ولی کسی که وظیفه شناس باشد در سایر کارهای خود

موفقیت حاصل خواهد کرد چنین شخصی که خود را بر پرور اخلاق آراسته و جامعه تقوی و فضیلت برتن خود بیاراسته بلاشک در کار خود پیشرفت می نماید و پروائی از انتقادات یا نکوهش مردم ندارد بلکه خود را برای هر نوع انتقاد و توبیخ حاضر می نماید ، ( مسو دولاکراتل ) می گوید « تردید و دیر باوری را برای بدان بگذارید . بعقیده من بهتر آنست که فریب بخوریم تا آنکه مورد سوء ظن واقع شویم »

**وظیفه را اول در خانه باید آموخت .** وقتی که طفل دنیا می آید از همه جا ناامید و مابوس می باشد و احتیاجات او از حیث صحت و غذا و پرورش و حی و جسمی و اخلاقی او در دست دیگری است ، هفتت طفل تصورات و خیالات را در ذهن خود جای میدهد و از دیگران درک عقاید میکند ، طفل اگر در تحت تاثیرات مقتضی واقع شود اطاعت و خود داری و مهربانی و وظیفه شناسی را خواهد آموخت و از آن راه سعادت را بدست خواهد آورد ، وقتی طفل در تحت تاثیرات صحیح واقع شود از خود دارای اراده خواهد شد ولی اداره کردن اراده و سوق دادن آن براه های خوب باید بیشتر متوقف بر تاثیرات خانوادگی میباشد .

مادت « خواستن و اراده کردن » همان « مقصود » میباشد که پرورش میرویم ، و از آنچه فوق گفته شد معلوم خواهد شد که داشتن يك نیت و مقصود صحیح و تشکیل این خصلت در مراحل اولیه هر چقدر در زندگانی انسان حائز اهمیت میباشد .

( نوالیس ) می گوید « اخلاق يك اراده کامل العیار و پسنیده ای است » اراده وقتی در نهاد ما متشکل می شود در تمام هر ثابت و پایدار همانند اشخاص راست کردار و صحیح العمل که طبعاً بخوبی متمایل اند در نیات و مقاصد خویش راسخ میباشند . اینگونه اشخاص چشم داشت بیاداش و اجر مادی ندارند و رضایت و بیان و تعریف و تقدیر خلق را بهترین پاداش خود بشمرند .

کسیکه برای اراده خود مدتی در نظر نمیگیرد ولو آنکه دارای نیت و پایداری و منانت و پشت کار باشد از مصلحتی خود نمیتواند استفاده کند ، ولی باید دانست که اگر هدف آمال و اراده موضوعی از جنس و حالی و راست باشد شخص هر قدر قوی الاراده و اعزم باشد قوی خود را صرف خرابی مینماید اراده قوی خصوصاً در اشخاص ظالم و بد اخلاق بمنزله اهرمنی است که حدود و تقویری برای هفست و خرابکاری آن نمیتوان قائل شد ، ملیونها اشخاص را در معرض حملات خود قرار میدهد ، شهوات آنها را بر میانگیزد و تا بیره غضب ، آنها را مشعل میسازد ، تنها قهر و فتنه و انهدام و جور و ظلم و کینه میتواند شهوت آنها را تسکین دهد و مطامع آنها را اقیاع نماید . اراده بی حد و حصر و بی انتهای نالیون و گاهی اسکندر مقدونی را بوجود میآورد ، اسکندر زار زار میگریست که چرا دیگر مملکتی نمائند که مورد تهن و غارت و ترکتازی وی واقع شود ، و بنایارت هم بعد از آنکه اروپا را در زیر سم ستوران فثون مخوف خویش تاراج نمود بدشت و هامون پر از برف روسیه تاخت و مابقی قوه خود را در آنها صرف نمود .

تا باینکه گفته بود دفع و غلبه نیان وجود مرا تشکیل داده و فتح و غلبه هم باید مرا بر یا ندارد ، تا باینکه مرد با اخلاقی نبود ، و بویج بر توب و مسلك اخلاقی اعتقاد نداشت از همان جهت بود که وقتی خواب کاری و منفست او باطلاد چه رسید روزگارا او را از صفحه اروپا بگری و تابان بود که دیگر دست س بجائی نداشت

بزرگ قوی که با فرای حرکت و ذات صحیح توأم و متحد باشد مشهور از برکات است چنانکه مکر آن بر است از بلند مناسبت . کمی که دارای این صوابت باشد افکار دیگران را تکان داده و هیجالی در خاطر مردم ایجاد مینماید ، دیگران را باخود در جستجوی چیز های خوب و شایسته همراه میکند ، افکار را بجناب حقیقت و درستی معالوف میآورد و شرمن را ترك مینماید ، غیور حقیق و ادب میسازد ، مردمانی که صاحب عزم و اراده قوی هستند با عمل خود را با اقتدار و قوت بر صفا ظهور میرسانند ، پشت کار و ثبات قدم در این نوع اشخاص مادت و ملکه میشود ، مردمان با عزم و اراده در هر محفل و انجمن داخل بشوند سبب اهدت و افتخار آن انجمن میشوند و حتی بافت سرفرازی و مباحات ملك خود میگردند .

**مردمان قوی الاراده اشخاص جبرون و محتاط را بکار تشویق مینمایند ولی تنبلان و فن پروران را دائما هدف ملامت و توبیخ خود قرار میدهند .**

اشخاص جبرون و محتاط را در اثر تشویق و تشجیم امیدوار میسازند و تنبلان و بیچاران را وادار مینمایند که از دیگران عبرت گرفته و اعمال نیک را نصب العین خود سازند .

قطع نظر از مردمان قوی الاراده خوش نیست و مردمان با عزم و اراده شریر و خطا کار دسته دیگری هستند که با اصلاح اراده و عزم میباشند و با اراده آنها ضعیف و متزلزل میباشد . این اشخاص فقد اخلاق اند کسانیکه در میان این گروه داخل اند نه برای کار های بد قدرت اراده دارند و نه برای نصیحت و تفری . در حقیقت این طبقه از مردم بمنزله ظرف با آلت بی شعوری هستند که احساسات و امیال در آنها داخل میشود ولی بقیه نمیکند زیرا آنها قدرت آنرا ندارند که امیال و احساسات و اراده را در خاطر خود جای دهند ، بنابراین قبیل اشخاص نه بقیه قرا میروند و نه در زندگی پیشرفت می کنند . هر روزش باک و هر نسیم ملامتی میتواند آنها را باحاراف و جورانی متصلیل سازد . اگر از طرف مخالف باید آنها نیز طرفی که از موزد متوجه بشوند فکر آئنی میتوانند در روی این ارواح که مانند مردم نرم هستند نقاشی کنند و هر اراده قوی میتواند بر آنها حکومت نماید ، آنها حقیقت را با جان و دل دوست ندارند و نمیدانند سعی و عمل و شوق و جدیت چیست .

این گونه اشخاص در هر جا باشند توده ملت و جامعه را تشکیل میدهند یعنی در واقع بنائیه هرملتی مرکب است از اشخاص لایبالی و لافید ، مسامحه کار ، سلیم ، بخون سرد و بیعلاقه ، امیال و ضعیف و بیست منصر .

نرا

بهمین جهات است که توجه و دقت در اصلاح و پرورش و تبحر حائز کمال اهمیت است زیرا بدون اراده نه استقلال نه مقامت و رزید

## اخلاقی در کسی پیدا میشود .

کسی که فاقد عزم و اراده باشد نمیتواند قوت و اعتبار راستی و درستی را با تمام قوت و قدرت آن جسم دهد با قوای اخلاقی را در جای خود بگذارد یا آنکه خود را از دست اشخاص زیرک و محول پشت هم اندازد که اشخاص ساده لوح را آلت اجرای مقاصد خود قرار میدهند و پرویش قوای دفاعی اگرچه لازم است ولی اشخاص را مصمم و جدی نمیکند مثلاً فلاسفه و حکما خوب از مهله طرح مسائل علمی و فلسفی برمی آیند ولی مردمان جدی و عملی کمتر بی حرف می گردند و بیشتر عمل میکنند .

با کون میگوید «نداشتن عزم و نیت خود يك نوع عزم و نیتی است یعنی کار نکردن»  
 « لاک می گوید » بهترین موقع برای تربیت کردن اراده ایام جوانی  
 « است . در دورهٔ عمر موسمی هست که عقل رو برشد و نو می رود و افکار توسعه  
 « پیدا می کند در آن موسم حقایق بدست می آید که مفید و مؤثر در زندگانی  
 « هر فردی است . در فصل بهار عمر که مدارک و مشاعر ما نو و انبساط پیدا می  
 « کنند احساسات و امیال ما در کمال سهولت مطیم حکومت عقل می گردد و صحیح در  
 « قلوب ما اصول و انتظامات و قواعد صحیحی حکومت می کند و قواعد مزبور در  
 « اذهان ما چنان نقش می بندند که وقتی از مراحل شباب و جوانی می گذریم و به  
 « مراحل بالانس عمر فتم می گذاریم در هر يك از کارهای برجستهٔ ما اعمال نفوذ می  
 « نمایند . پرورش قوای فکری و تربیت اراده و منکوب نمودن امیال  
 « و شهوات احتیاج بیک مدت طولانی ندارد و تمام عمر مامصروف  
 « بدان نمی گردد . برای تربیت اراده چند سالی بیش لازم نیست  
 « ولی در صورتیکه از تربیت اراده در موسم و موعد لازمه غفلت  
 « کنیم سهو و ضلالت و غفلت دامنگیر ما خواهد شد . اراده اگر تربیت  
 « شود بمنزلهٔ قانون و نظاماتی برای ما خواهد بود . و اگر تربیت نشود شهوت  
 « حیوانی که در وجود ما مخمر است بقدری شدید و سرکش می  
 « شود که مانعیم در آتیه از آن جلوگیری کنیم و مخالفت ما با  
 « آن عیب و بیهوده خواهد بود . »

( لرد شافنس بوری اول ) در ضمن مصاحبه با ( لاک ) عقیدهٔ جدیدی را جمیع باخلاق و رفتار انسانی بیان نمود که اظهارات و عقایدش بین اخلاق او را منعکس می نمود . لرد مزبور  
 وضاظهار داشت :

« **کانون حکمت و دانش قلب است نه سر .** اعمال ابلیس بشر و زندگانی  
 که چرا ریخته با اختلال و بی نظمی وی ناشی از فسق و فجور است نه فقدان معلومات و بی مایگی  
 « **معلومات باعث تقویت اخلاق نمی گردد .** شخص عالم و دانشمند ممکن است  
 « **مهلهٔ استدلال برآید ،** ممکن است از هر طرف نضبه هزار احتمال و چون و چرا  
 « **ما قبل نتیجه بگیرد ،** در اینصورت معلومات و دانش سدی است در جلو عمل . »

« اراده باید در پرتو روح و کمال بکار افتد و اگر باین دستور رفتار شود روح از عمل محظوظ »  
 « و از زندگانی کامل بهره ور می گردد. »

در حقیقت فرا گرفتن کلمات و حروف و جملات جز آن درجه اهمیت نیست که بعضی تصور می کنند. دانش اندوزی و کسب معلومات تنها اسباب سعادت اشخاص نمی گردد و معلومات با خوبی و خوشی مرتبط نیست. زیرا ممکن است دانش و معلومات تواضع و فروتنی را از بین ببرد و جای آن را بوجب و تکبر بدهد. تبحر در ادبیات کمتر باعث برانگیختن اشخاص بمقامات اخلاقی گردیده است. صاحبان قریحه ادبی غالباً بمظمت و علو مقام فکری نایل گردیده و در مردود و عصر مردم بدانها گرویده و در سینه های مردم عارف خود را جایگزین نموده اند.

ولی کمتر اتفاق افتاده است که مردمان ادب و سخن سنج شموخ و عظمت بمقام ادبی خود را در اخلاق و کردار بسندیده هم دارا باشند.

بایه دانش و معلومات توده ملت را نمیتوان بکمرتبه بالا برد بلندی و شموخ گروه ها در بدو تشکیلات طبقات الارضی به آن درجه بوده که الان هست و بتدریج رشد و نمو ننکرده اند بعکس آن افرادی که توده یک ملت را تشکیل می دهند مانند جبال بدون اسباب و مقدمه بکمرتبه به آخرین درجه رشد و ترقی نایل نمیکردند افراد یک قوم را باید فردا فرد تربیت نمود و ترقی داد زیرا فقط با ارتقای افراد میتوان موجبات و وسایل ارتقای یک ملتی را کاملاً فراهم نمود. ممکن است دهامین و وعاظ ظاهر افراد یک ملتی را بیارایند ولی درون و باطن اشخاص را باید آراست زیرا خوبی از آنجا ناشی است. هر فردی باید برای ترقی خود بکوشد و با اصطلاح خود را بیاید و توقع مساعدت را از دیگران نیاید داشته باشد. دکتر بوتلر می گوید « چنانکه عادات بدنی با اعمال خارجی ایجاد می شوند همینطور هم عادات ذهنی و فکری با اجرای مقاصد باطنی تشکیل می شوند. عادات ذهنی و فکری عبارت است از: « دانستن قواعد اطاعت وجدان، صداقت در عدالت و دستگیری »

( مستر استی فن ) در کتاب اخیر خود در باب ( بوتلر ) چنین می نویسد -

« اطوار و حرکات او فقط از جنبه اخلاقی با تاثیر است ولی از آن جنبه هم که باشد شکوه و عظمت آن تردید ناپذیر است ابتدا، وسط و آخر موعظه بوتلر چه در تمثیل و چه در موعظه راجع به تقویت وجدان است. آخرین کلمه ای که از زبان او شنیده می شود وظیفه است. هر چه شك و تردید خاطر او را احاطه نماید و ذهن او را در باب اسرار و رموز عالم مشوب سازد او بیشتر در عقیده خود راسخ میشود و میگوید: « مفتاح اسرار و رموز عالم اخلاق است »

مابین تعلیمات مدرسه و اخلاق ارتباطی موجود نیست یا اگر باشد خیلی کم است. پرورش قوای دماغی و انباشتن آن از علوم چندان تاثیری در رفتار انسان ندارد. عقیده و ایمان که بداننده سپرده و در خاطر جایگزین شود ولی مطابق آن عمل نشود ریشه خواست های نفسانی و امیال را انسان را قطع نمی کند. قوای دماغی انسان در واقع بمنزله آلتی است که چند فوه آن را می آورند و بکار وادار می کنند از قبیل هیجان احساسات و قدرت خود داری و تمك - تصور و تخیل و ذوق و غیرت و هر چیز دیگری که باعث تقویت اخلاق گردند. اقل

اخلاقی مذکور را اطفال در خانه کتب می کنند نه در مدرسه . وقتی در خانه اصول صحیح و حسن انتظام حکمها نباشد بلکه قابلیت زیستن را نیز نداشته و فقط مسکن بدبختی و پریشانی باشد آنوقت به مدرسه باید ملتجی گردید و اطاعت و حسن انتظام و دیسپلین را از آنجا آموخت . در صورتیکه خانه که پرورشگاه لایه اطفال است عالی از مزایای فوق باشد بهتر است که آنرا خالی گذارند و در مدرسه آرند ، در عین حال خانه محلی است که در آن بندر تقوی و فضیلت می رود . کیفیات و حوادث خانه بما خیلی نزدیکتر و چسبیده تر از حوادث و ضررانات مدرسه و مؤسسات معارفی است : اخلاق رافی و حقیقی و آرزو ها و امید های آتیه را باید از تحصیلات خانه فراهم آورد .

وظیفه پیران عبارت است از تربیت و اصلاح اخلاق اعضای خانواده خود وظیفه جوانان عبارت است از اطاعت والدین و طلب کمال و معرفت .  
 بقیده ( گویزات ) مسیحیت بزرگترین مدرسه ای است که دنیا نظیر آن را بخود ندیده است . تعلیمات مذهبی روح فداکاری و فضیلت ملی و تقوی دوستی و افکار عالی را در انسان بیدار می کند ، تعلیم مذهبی در اعماق وجدان و قلوب بشر نفوذ می کند و زندگانی را قابل تحمل و گوارا می نماید بدون آنکه شخص از اسرار و رموز و مجهولات زندگانی و مقدرات خود تالان و شاکی باشد . یکی از نویسندگان بزرگ می گویند در حالی ترین نتیجه تربیت آزادی است ، هرچه زودتر طفلان را تربیت کنید که در نهاد او یک رشته قوانین صحیح ممکن و جایگزین شود زود تر رشید و با شهامت می گردد ، سبب در برابر گفته است من آزادی بشری را برای کوچکترین طفل بیشتر بیشتر از مردان بزرگ محترم می شمارم زیرا ادلی نمی تواند در مقام برافه از حقوق خرد بر آید ولی دومی می تواند . من هرگز کوچکی طفل و ضعف قوای دماغی او را تحقیر نمیکنم و نمی خواهم مغز او را مانند مومی بدانم که اراده من هر نقشی را در روی آن ترسیم نماید .

که چر افتد و نفوذ بدراجه و استقلال خانواده که یک معموره و مملکت مقدسی است ، اگر احیاناً بعد از آمدن پریشانی یا آشفتهگی یا روز صیبتی موقتا این مظلومی روی این مملکت را بیوشاند چندی برقی روسیه نام را خواهد زدودر عظمت و شوکت سابق را اعاده خواهد کرد .

مسابی ما تنها نباید در راه کسب آزادی صرف شود ، هدف مراد ما عبارتند از اطاعت و کف نفس و خودداری و حکومت نفس . خصیصه و فضیلت اخیر یعنی حکومت بر نفس مهمترین نتیجه تعلیم و تربیت است . تعلیم این عمل را در انسان تولید نمیکند ولی سرمشق از دیگران میتواند آنرا در شخص ایجاد کند (بونالد) میگوید :

« نخستین دستور و تعلیم برای جوانان عبارت است از کسب عادات ناهیه  
 اقامه برهان و دلیل و سرمشق ناهیه در سنها » .

پیروی و رفتار کردن از روی سرمشق بهتر از گوش دادن به وعظه و اندرز است و البته عمل کردن از روی سرمشق کار بسیار مشکل و طاقت فرسایی است . در عین حال قدرت های اخلاقی بتدریج در وجود انسان نمو می کنند بطوری که با احتیاجات انسانی مطابقت خواهند کرد . حسن نیت تنها کافی نیست زیرا حسن نیت همیشه اعمال نیک بوجود نمیآورد ، تمرین و استمرار بیشتر باعث کارهای نیک میشود .

هرکاری که از روی هوش و فراست و زحمت زیاد انجام گیرد باقوة آرام و ساکتی در سایرین تاثیر میکند و تاثیر آن بقدری زیاد است که نمیتوان گفت چه مقدار مسافت طی خواهد کرد (کانون لیدن) که یکی از دعاة و مبلغان مسیحی بود در ضمن خطابه ای که برای جوانان ایراد می نمود با اشاره فصیحی « کار » را هفت و نتیجه واقعی زندگانی قلمداد نمود ، ( کانون لیدن ) اظهار داشت

« زندگانی انسان مرکب است از عمل و طاقت ، این زندگانی به نسبت تقسیم آن ، بکار های شرافتمند و عالی یا به پشت کار و تحمل بارور خواهد گردید . ولی کارگران حقیقی تنها اشخاصی نیستند که ریاضت بدنی دارند زیرا اشخاصی هم که ریاضت فکری دارند و افکار خود را با کار زیاد خسته می کنند در زمره کارگران واقعی محسوب می شوند ، تفکرات واقعی ، عمل غیر متظاهرانه ای است .

طی کردن عمر با تکاسل و تنبلی و زندگی کردن در حالت رکود و اقصاء اخلاقی اسباب تنگی و تنزل شخص می شود زیرا زندگانی فقط در بر تو سعی و عمل شرافتمند و ارجمند میگردد ، کارهای شرافتمندانه و سعی و عملی که آمیخته باعفت و تقوی باشد بهترین مری و آموزگار است . بیکاری و تن پروری فاسد کننده کامل جسم و روح و وجدان است ، نه هشر بدبختی ها و فساد های عالم ناشی از تنبلی و تن پروری است کامیابی و سعادت بشر بدون کار حاصل نمی شود ،

هیچ بدبختی تحمل ناپذیر تر از بدبختی هائی نیست که از حقوق و امتیازات خاصه که شامل عموم نباشد ناشی میشود ، مرد تنبل و بیگانه ای را در نظر بگیرند که بطور دائم طبیعت او را جوان نگاه دارد در صورتیکه همه چیز در محیط زندگانی او زوال پیدا کند و ببرد ، چنین شخصی باچه صمیمیت و صداقتی آرزوی مرگ میکند ، کارلایل میگوید :

« ضعیف ترین مخلوق اگر قوای خود را در روی یک چیز تمرکز  
 آن کار را ولو آنکه کوچک و ناچیز باشد انجام خواهد داد ولی ... »



اگر قوای خود را در روی چند چیز پراکنده سازد و مردم بنقطه ای متوجه شود هیچ کاری را انجام نخواهد داد.

آیا مشکلاتی در جلو داریم که با آنها مقابله نمائیم؟ اگر چنین است باید خود را برای کشمکش زندگانی و مبارزه با مشکلات حاضر کنیم.

هیچ غرائم و طلسمی مانند کار دفع پریشانی از سرها نمیکنند. رکود و جمود فکر و بدن مثل زنگ است. زنگ هر چیزی را سریعتر و بیشتر از کار میخورد و فرسوده می سازد. یک نفر کارگر نجیب و شرافتمند گفته است: «من با کار و زحمت زندگانی را طی خواهم کرد و نخواهم گذارد که عطالت و تنبلی مرا بیوساند و از بین ببرد». «عالیترین ترتیب زندگی آنست که انسان در تصمیم ملاحظه را و در عمل احساسات را کنار بگذارد.

بزرگترین مشکلات اغلب در مواردی پیش میاید که ما ابتدا مترصد و منتظر آنها بوده ایم وقتی يك نضبه موله و دردناکی روی میدهد نباید از جلو آن فرار کنیم زیرا شاید مقصود خداوند از فرستادن آن و ابتلای ما بدان اراده کرده است منافقت و تحمل مارا در موارد مصیبت و سختی بیازماید. اگر ما در مقابل آزمایش و امتحان مقاومت کنیم و متانت بخرج بیاوریم این مقاومت و متانت موجب آرامش و تسلی خاطر می گردد و شخص را وادار مینماید که اعمال و افعال خود را بر طبق وظیفه انجام دهد. (نرمان هاک لورد) گفته است:

چنگ های بیابان (۱) چنگ های روزمره هر يك از ما است. پهلوان داستان آن چنگ ها پهلوان داستان زدو خورد ها و کشمکش های یومیه ما است. شکست آنها شکست ما و فتوحات آنها فتوحات ما است. چنانکه آنها دارای افتخارات و شکست ها و فتوحات بوده اند ما نیز دارا بوده ایم. مدرسه مشکلات و مصائب بهترین مدرسه ای است که اخلاق در آن تربیت پیدا می کند. چون بناچار با شدائد و مشکلات زندگی مواجه خواهیم شد. پس باید با پادشاهت و جرئت و شهامت مشکلات را استقبال کنیم.

آیا قول ارسطو را نشنیده اید که گفته است آقدر که سعادت و خوشبختی در انرژی و قوای ما پیدا میشود در مقاصد ما پیدا نمیشود؟

بهترین و مطمئن ترین طریقه غلبه بر شدائد و مشکلات مجادله و مبارزه با آنهاست. کسیکه تصمیم بانجام و تحصیل مقصدی نماید تصمیم و نیت او بمنزله يك الزام و تعهد اخلاقی است و دلیل بر این است که قادر بانجام مقصود خود میباشد. هوش و ذکاوت انسان در اثر احتیاجات نیز می شود. هر قدری که داخل عرصه تراحم حیات گردد از مواجهه و مجادله با مشکلات و مصائب زندگی هراسان نخواهد گردید بلکه قوای خود را برای رفع موانع پیشرفت خود حاضر میکند.

بعد از این (۱) مقصود از چنگی است که بین ژنرال (هیرام اولی سیس) امریکائی و (رأبرت دوارد برن روسی) امریکائی در بیابان و جنگل های شمال شرقی ویرجینا در سنه ۱۸۶۴ بوقوع پیوست.

بعضی اوقات فرصت های گرانبهایی برای اشخاص پیش میاید که اگر از آن فرصت  $\heartsuit$  ۶  
فوقات نشود موجب سعادت و کامیابی افراد بشر می گردد ولی اگر بخواهیم تعداد فرصتهای از دست  
رفته را احصاء نمائیم کتابی قطور و ضخیم می توانیم تشکیل دهیم که اگر چه خواندن آن موجب  
تأم خاطر خواهد گردید ولی در همین حال بهترین دستور و اندرزی خواهد بود که باید آنها را در خاطر  
خود جای دهیم .

( انبزرالیوت ) می گوید : هر مرد قوی و صحیح المزاجی که در نفس خویش راستگو باشد  
لافتد و فراموشکار میشود . ای کاش ما احصائیه صحیحی از اشخاصی که در میدان تنازع بقا و کشمکش  
حیات مغلوب میشوند در دست میداشتیم تا معلوم شود چند نفر از میان هزار نفر که خوردرا برای نیکو  
کاری حاضر می کنند بمقصد خود نایل نمی شوند . من تصور نمی کنم از صد نفر يك نفر بیشتر  
بمقصد خود نرسد .

انسان در ابتدای هر کاری ممکن است شکست بخورد و باز در وحله دیگر زحمت او بهدر  
برود و شاید شکست و مغلوبیت وی چندین مرتبه تکرار پیدا کند ولی هاقبت پشت گار و متانت کوه  
مشکلات و مصائب را ازجا میکند و توفیق و کامیابی را نصیب صاحب آن مینماید .

کسی که خیال ترقی را در منزل خود می پروراند و میخواهد صاحب مکتب و مال شود بدون  
آنکه زنج و زحمت طلب را بر خود هموار نماید چنین آدمی ضعیف النفس و تنبل است و علائم ضعف  
و تنبلی از ناصیه او هویداست .

هر چیزی که شایستگی مالکیت و قابلیت جستجو و کارش را داشته باشد فقط در پرتو سعی  
و عمل بدست می آید .

و بعضی اشخاص در کمال وضوح و صداقت سعی و عمل را به تنبلی و تن پروری ترجیح می دهند و  
بکار انداختن کلیه قوای دماغی و شاعر و مدرکات را به رکود و جهود قوای عقلانی و عطالت افکار  
و تخیله خود برتر می شمارند . در طی عمل شاید باین نکته برخوردیم که بکار انداختن قوای دماغی و  
ورزش فکر در روی يك چیزی یا برای حصول مقصودی بیشتر از تحصیل آن شیئی و رسیدن  
بمقصد باعث شادمانی و سعادت می گردد . یعنی از نبل بمقصد و بچنگ آوردن آن چیزی که هدف  
مراد و منظور ما بوده آن قدر لذت و شادمانی بدست میاید که درحین مجاهده و طلب و جستجوی  
آن بدست می آید .

می گویند یکی از فضاه بزرگ و عالی مقام هرگز فرصت شایسته و مشروعی را برایگان از دست  
نمی داند ولی هرگز راضی نمی شد که چیز های ناشایسته و نامشروع را مورد استفاده قرار دهد . این  
شخص در هر يك از موارد و مراحل زندگانی که وارد کاری می شد تمام همت خود را باطیب خاطر  
صرف انجام آن کار می نمود . اگر احیاناً سعی و کوشش او عقیم و بی نتیجه می ماند او خود را  
مستحق هلاکت و سرزنش وجدان نمی دانست زیرا او از بذل همت و سعی در راه انجام آن کار  
خودداری نکرده بود .

باید کار کنیم و اطمینان داشته باشیم که معدودی از بندر های خوبی و نیک

ریشه زده و نمو شده نمود و اعمال نیک میوه آنها خواهد بود. آنچه انسان برای خودش شروع میکند خدا برای دیگران تمامش میکند. بنابراین چیزی را نمیتوانیم تمام شده فرض کنیم. همان جائیکه ما کداری را روا میکنیم دیگران شروع خواهند کرد و کار را به مرحله های نزدیک بکمال میرسانند. قسه های عالی خود را که شایسته تقلید میباشند باید بطور میراث برای اخلاف و آیندگان بگذاریم. کارهای نیک و پسندیده ای که انجام گرفته باشد و با اعمال خوب و پسندیده ای که بفکر انجام آن باشیم غیر قابل تفکیک می باشند زیرا هر دو در تمام احوال و احوال باقی میمانند و دور و تسلسل پیدا میکنند.

آهالی که میتوانند ادراک کنند که وجود آنها در این عالم مضر نوری نیست خیلی مددشان قلیل است.

این قیل اشخاص بحکم احتیاج در مقام تهیه معاش خود بر میآیند یعنی زنده بودن ضرورت زندگانی را برای آنها اجاب مینماید. در انتخاب خوب و بد مختارند و از این راه میتوانند وجود خود را عاقل و باطل گذارند یا بعکس خود را وجودی مفید و قابل استفاده برای هموطنان خویش سازند. این قیل اشخاص با داشتن وقت و وسیله چه کرده اند؟ آیا بهالمان ثابت کرده اند که وجود آنها کم یا بیش مفید بوده است؟ آیا دوره زندگانی آنها سر پر آمیخته نیلی و خود پسندی و تن پروری و لافبندی بوده است؟ آیا در فکر تهیه شادمانی بوده اند، خوشی و شادمانی از جلو تیار فرار میکنند و سعادت از دسترس آن پروران دوره میشود زیرا سعادت و شادمانی میوه و حاصل کار و زحمت است نه بی دقتی و لاقبندی.

جوان بدبختی از اهالی ایلی نوز همیشه پیش خود خیال میکرد که زندگانی وی بهیچوجه قدر و قیمتی ندارد و بحال هیچکس مفید نیست از اینجهت در صدد برآمد که خاتمه بزنگانی خود بداند. این حادثه در شهر (کاپورون) واقع در (ایلی نوز) اترونی بوقوع پیوست. جوان مذکور که در صدد اشعار و خود کشی برآمده بود از جوانان تحصیل کرده آن شهر بود ولی جز انباشتن مغز خود از علوم بفرکر چیز دیگر نبود. نه به آئین و مذهبی متمسک بود و نه اخلاق صغیف و با تفراتی داشت و نه معتقد بادای وظیفه بود. چون این شخص از مادیون بود و هیچ مبدای قابل نبود برهائی از عالم بعد نداشت روزی اعلان نمود که میخواهد خطابه ای در حضور مردم ایراد نماید و بعد از آن مغز خود را با گلوله متلاشی سازد. حق الورد در این مجلس خطابه و شاعده این منظره همچنان آمیز یک دلار معین شده بود. آن شخص وصیت کرده بود که از عایدات و رزیده مابقی خرج تکفین و تدفین او نمایند و مابقی را بمصرف خرید تا لیفات سه نفر از مادیون لندن برسانند و کتاب های مزبور را در کتابخانه که شهر بگذارند.

بعد از آن که از جمعیت شده بود و مبلغ گزافی بول جمع شده بود. بعد از آن که خطابه اش را در حضور جماعت ایراد کرد و دندش لولی از جیب بیرون آورد و مطابق وعده که داده بود مغز خود را متلاشی نمود.

به بیند چه نتیجه از زندگانی دنیوی نصیب او گزید - با دست خویش در حضور خدای خود شناخت  
این واقعه در ماه اوت از سال ۱۸۶۸ موقوم پوست.

شاید این اقدام خوف و وحشت انگیز نتیجه خود پرستی و مغایر بوده و آن شخص می  
خواستند مردم را معنی خود مشغول بدارد و در جرأت نام او را بنویسند و هر کس از شجاعت  
و جرأت او تعریف کند - ولی این اقدام بیشتر از جن و هراس و بزدلی ناشی شده است نه  
جرئت و شجاعت .

اشخاص خود پرست که در این حال از زندگی مایوسی و نا امید می باشند عاقبت شان  
همین است.

(شریکان) گفته است «مردم نیست و لغامت و شهوت و حس جاه طلبی را بزرگترین و  
بشترین شهوات می دانند در صحنه‌هایی که اشتباه میکنند ، این شهوات کوچک و ناچیز هستند سر حلقه  
شهوات که بر همه حکومت می کنند حس خود پرستی و تظاهر طلبی است که انسان را به اقدامات  
بجا نماند و خطای بر می انگیزد و بارنگاب خوفناکترین جنایات وادارش میسازد .  
مرا از این شهوت خلاص کنید تا سایر شهوات را از خود دور کنم سایر شهوات مانند طفل  
کوچکی هستند ولی این يك پهلوانی است»

اراده محکم و عزم راسخ نه تنها برای انجام وظائف مشکل و صعب الاجرا لازم است بلکه  
در هر موقع لزوم دارد .

روزی هزاران موانع و مشکلات در طریق زندگانی هر فردی پیش میاید رقم این موانع  
با سرعت و تعجیل و یا انرژی و اقتدار که ملازم با تملک نفس باشد محتاج بعزم راسخ و اراده  
آهنین است . این را نیز باید دانست که برای انجام وظیفه بهمان اندازه که بشهامت و جرأت اخلاقی  
احتیاج داریم بهمان درجه هم بدرستی و راستی محتاجیم قوه که برای عبور دادن شخص از میان  
وادی های پر پیچ و خم زندگی و گذراندن او از گمراهی مساب و مشکلات لازم است در بادی  
امر کوچک بنظر میاید توانائی تلاشی و مواجهه با بکایک مشکلات و زحمات بدون آن صکه  
تغییری در حالت و خلق شخص دست دهد یکی از عالیترین مؤلفی در این بشر محسوب میشود .

هر نسلی مسئولیتهائی دارد که باید بر دوش بگیرد ، مخاطراتی مخصوص  
بخود دارد که باید با آن برابر شود و بلاخره باید از مراحل دشوار امتحان  
و آزمایش بگذرد همه روزه ما در معرض آزمایش و وسوسه نفس واقعییم  
خیالات شیطانی و زمانی ما را به تنهایی ، گاهی به پرورش نفس و عشرت طلبی  
وقتی شرارت و خیانت اغوا مینماید . حس و ناخفه و شهامت و جرأت باید از  
این چیزها جلوگیری کند و نگذارد بر ما غلبه نمایند زو ان که جلوگیری از این  
احساسات مستلزم ضرر مالی هنگفتی باشد .

وقتی که فضیلت و تقوی و ملکات اخلاقی جزء عادات شخص قرار گرفت چنین شخصی  
دارای اخلاق و کمالات مخصوصی میشود که به تعهدات خود هر چه باشد ایفاء میکند و هر وقت  
منظوری که خداوند از خلقت و آفرینش وی تاملین مینماید .

تصور می کنید سالی چه مقدار خسارت از نداشتن جرات و شهامت بر مردم وارد میشود میل انجام وظیفه در وجود همه کسی مخبر است ولی انجام عمل ملاک حکم است نه میل به آن .

چون ترقی انسان منوط و متوقف بر اعمال و افعال اوست اگر در اوضاع عالم بیداد دقت و تحقیق بتکریم می بینیم از هر طرف مبدئی بلند میشود که « کاری کن » آن روحانی و کاهنی که در دوره زندگانی خودش با خیالات نفسانی مبارزه میکند و با کارهای بدو دور از انصاف و زود گوئی می جنگد دارای عقایدی معتقد تر و افکاری عالیتر از اسکندر کبیر است بعضی اشخاص کارگران دروفی هستند حتی وقتی هم برای کار حاضر میشوند دروغ میگویند این قبیل اشخاص مثل شناوری که در آب نهر یا رود خانه مایستد و از ترس بر خود میارزد و جرات نمیکند که در آب فرس نماید همه روزه يك مده از مردمان مجهول و غیر معروف دنیا را وداع میکنند که اگر قدری در امور زندگانی و ابتدای هر کاری بخورد جرات میدادند قهقهای بلندی در زندگانی برداشته و نامی از خود به نیکی باقی میگذاشتند .

پرفسور ( ویلسن ) از اهل ادیورک وقتی بشاگردان خود تعلیم میداد همیشه موضوع وظیفه را قبل از هر موضوع دیگر مطرح تر و داده و بلائین وظیفه را در سطحی عملی مهیترین و عالی ترین تعلیمات خود میداد . خطابه ها و نطقهای پرفسور ( ویلسن ) در روحیات مستمعین تاثیر عبقی میگردد نطقهای مؤثر و با حرارت او جوانان را به فرصه ترسیم حیات با روحی قوی و بیالاک میفرستاد و جرات از روی نجابت اراده از روی قدرت و استواری و عمت در راه وظیفه « عبده بودی بود (۱) اشخاص بین بین و این الوقت و منیذب در عالم بسیار اند و صفت مذکور و قابل توییح نشی از فقدان جرات و شهامت است .

وفای ( لوتر ) به ( اراسوس ) گفت :

« تو میخواهی در روزی تخم مرغ یا بکناری ولی آنرا نشکنی و از روی شبیه راه بروی و آسپه بدان نرسانی « اراسوس » بتردید و تامل در حالی که از ترس آرامش گردیده بود جواب داد « تا آنجا که مقتضی باشد و من من اجازه دهم بهسبب خیانت نخواهم کرد » ولی لوتر دارای اخلاق و افکاری دیگر بود چنانکه میگوید « من به » ( و رمز ) خواهم رفت اگر چه مردمان غیث و بابلیس صفت بر علیه من دسته بندی کنند »

( ۱ ) وقتی پرفسور ویلسن آراه اعضای شورای بلدی ادیورک را جمع آوری مینمود

یکی از اعضا از روی بریدگی « دستر ویلسن من میل دائم برآه شما را می بینم ولی میترسم . میگویند شما انتظار نجات و بخشش از خدا ندارید »

پرفسور جوابداد « آقای عزیز ، من در این خصوص اطلاعی ندارم ولی این قدر بدانم که

بعد از پرف روسی خدا مرا بامرزد اعمال و افعال من باعث آ مرزش من نخواهد کردید « آن شخص جواب داد کرد ، کفایت کرد ، رای خود را بشما خواهم داد (

یا مثل ( بولس ) حواری که میگفت « من حاضریم که نه تنها مرا در اورشلیم به کشتند و زنجیر به بندند بلکه همانجا مرا بکشند »

( سر الکساندر بارنز ) میگفت « یکی از ممیزات اخلاقی من جدی بودن است - به چیزهایی که بر عهده من محول نیست اعتنائی ندارم ولی وقتی مسئولیت انجام کاری را بر عهده میگیرم نمی توانم لاقید و بی اعتنا باشم ، تفاوت بین اشخاص قوی و ضعیف همین است ، غالباً مردمان شجاع و بردل در جنگ کشته میشوند و بر جاه ها در عقب میمانند و اشخاص جیون و بزدل فرار میکنند ، اعمال يك شخص شخصیت و اخلاق او را بطور وضوح نشان میدهد ولی از حرفهایش شخصیت و اخلاق او آشکار را معلوم نمیشود - هر لحظه و دقیقه زندگی را نباید برایگان از دست داد چه ممکن است در همان دقیقه فتح و فیروزی زندگی نصیب ما گردد .

بدینان میگویند کار آن دشمن انسان است مسیو ( کارو ) بعکس این عقیده دارد چنانکه میگوید « يك فوه مقاومت تأییدر شدیدی انسان را بطرف عمل میکشاند و از راه عمل بجانب يك »  
« نشاط و نشئه پیش بینی نشده یا شادمانی و سعادت منتظره یا تکلیف تحمل شدهای سوق میدهد ، »  
« این فوه سخت و مقاومت تأییدر کمتر از فریزه حیات نیست زیرا همین فوه معنی و خلاصه »  
« این فریزه است ، »

« در عالم يك سرور و شادمانی های خالص و مفیدی هست که در اثر يك کوشش و »  
« جدیت طولانی و مستمر انهم با تحمل مشقت های زیاد و مواجهه با مشکلات بدست میاید - لذت و »  
« شادمانی دیگر عبارت از آن قدرتی است که اول بوجود و دوم بر زندگانی غلبه کنند ، مقصود ، »  
« از غلبه بر زندگانی منکوب نمودن امیال و شهوات مفسدت آمیز انسان با حل مشکلات علوم یا کشف ، »  
« معضلات فنون میباشد ، بعبارة اخری لذت زندگانی در کار است . کار دوست »  
« حقیقی و تسلیم دهنده بشر میباشد از برآو مصاحبت این دوست انسان بر ضعف خود ، »  
« چهره و غالب میشود و وجود خود را از لوث خبائات يك و طاهر بسازد و بتزئید حیثیت و ترفیع »  
« مقام خود تامل میگردد ، کار انسان را از خیالات رذیله باز میدارد و در روز های تلخی و تیره ، »  
« بختی با وی مونس و همدم میشود و بارغم را از دوش او بر میدارد ، »  
« قطع نظر از کلیه نتایج و منافع حاصله آن ، کار خود یکی از بهترین و عالیترین »  
« لذتهاست ، کسیکه مانند اشخاص بدین بنظر عداوت و بغض بکار نگاه کند و از کار متنفر باشد ، »  
« قطعا معنی لذت و نشاط را خوب درک نکرده است کار گوی که کاری بدست »  
« خود شروع یا نقشه آنرا در فکر خود ترسیم مینماید بقرل ارسطو باید خود را با کار یا نقشه »  
« خود یکی بداند اهم از آنکه انکار عبارت باشد از درو کردن خرمن یا طرح بنا یا ساختن »  
« مجسمه یا انشاء شعر یا تالیف کتاب ، »

« لذت و شادمانی آفرینش و ابداع چیزی ، تالعات و خستگی های شخصی را

« حد تصور جبران مینماید ، همچنان که شروع بهر کار ، شکلی عالیترین لذت حیات محسوب

« و باعث بیدار شدن احساسات غفنه میگردد همچنان کار انجام گرفته و با تمام رسیدن عالیترین لذات »  
 « و شادی عمر محسوب میشود و حس شخصیت را در ما بسوزد کمال میرساند این است محسنات و »  
 « مزایای سعی و عمل یا اراده »

انسان ژنی معجزه است زیرا در کار خود قوه اعجاز دارد . فوت نفس میتواند  
 بر حوادث زمانه غالب گردد .

پیرانسیب و اصل عمل را در صاف و هموار مینماید و خود را مافوق هر چیزی قرار میدهد ام  
 از اینکه خوش بختی یا بد بختی ، خوبی یا بدی باشد .

خوشی و شادمانی در این عالم فقط برای آن است که ما را برای انجام کارهای بزرگتر  
 قوی و آماده سازد . دانش و تدبیر هر شخصی از عمل او نمایان است زیرا هر شخصی زائیده و  
 چکیده کار خودش میباشد . ( بیشتر ) میگوید « اعمال نیک آشکارا صدای میکنند مثل  
 ظمین زنگی که در میان هوا معاق باشد »

در مقامات بومیه چیزیکه بهتر انسان را برای اعمال صحیح آماده و مهیا میسازد اتصال و  
 تماس جدی و آمیخته با فواید و احساسات دقیقه ای است که انسان باید با نوع خودش پیدا کند  
 این رابطه و اتصال برای توفیق و کامیابی مؤثرتر از صرف مدتی از عمر است در عالم تفکر یا  
 انزوا و گوشه گیری .

قول ( اسویبندرك ) راجع به شخصی که نذر میکنند با فقر زندگانی خود را بگذرانند و  
 ترك دنیا گویند تا آنکه در آسمانها بتوانند داخل شوند در اینجا کلاما صدق میکنند . ( اسویبندرك )  
 بپورك « میگوید »

« زندگی سعی و عمل انسان را با آسمانها میرساند نه زندگی گوشه گیری و انزوا طلبی »  
 داشتن يك زندگانی آمیخته با اصلاح و تقوی و احسان که از کردار درست و اعمال صمیمانه و اطاعت  
 بقوانین الهی ترکیب یافته باشد اشکالی ندارد . ولی کسی که میخواهد در عمر خود فقط فریاض  
 الهی را بجا بیاورد و با عالم زندگی سروکاری نداشته باشد بصورت میتواند زندگی کند . این سنخ  
 زندگی که بعبده مردمان عوام داده آنگاه آسمان میرساند بر عکس پاهت دوری اشخاص از  
 آسمان خواهد شد »

مذهب برای بسیاری از مردم جز حرف چیز دیگر نیست . تاجانی که حرف را مناط اختیار  
 قرار دهد اعمال و اعمال نامطابق با خیالات ما است ولی حرف کمتر ما را بسوی عمل و فکر و  
 رفتار پسندیده یا به یا کینزگی و طهارت نفس و خوبی و صحت عمل رهنمون میگردد . مذهب را  
 بیشتر ملعبه قرار میدهند و کمتر برطبق اصول و قواعد آن رفتار میکنند .

چیزهای خواننی در باب مذهب بسیار است و زیاد آنها را میخواهند ولی مذهب واقعی که  
 در اخلاق و اعمال بشر مجسم باشد هزار بار عبرت آمیز تر و پر معنی تر از هزاران کتاب مذهبی  
 است . اگر انسان دارای يك اراده قوی و زنده ای باشد که او را بر اهنمای صواب سوق دهد یادستخوش  
 به اعمال و احساسات شهوت آمیز خواهد گردید و با آنکه صبری بتکامل و تنبلی بدون احساس  
 ننگ سر خواهد کرد .

یکی از بزرگترین مخاطراتی که اکنون جوانان انگلستان را احاطه نموده و سخت تهدید مینماید تنبلی می باشد. فضل و ادب در میان جوانان خواری بی مقدار شده است، در صاحبان مقامات عالیه فضل و ادب ممکن است با اخلاقی رذیل و قابل نکوهش توأم گردد و در اشخاص فرومایه ودائی یا عجب و تکبر بیامیزد.

جوانان تنبل و فاسد الاخلاق و هرزه بچیری معتقد نیستند و هیچ مبدأ و مرکزی امید ندارند حتی عقیده ندارند که خوبی و نیکوکاری مردمان شورش قلب و فرشته خصال منتهی به موفقیت و کامیابی میگردد. در عالم بسیاری هستند که پیوسته در هر کاری میگویند چه فرق میکند « داهپتی ندارد » « همه یکسان اند »

این قبیل اشخاص نمیدانند که همه یکسان نیستند و یکمیک سال دیگر هم یکی نمی شوند. زندگی هر فردی در زندگی اجتماعی تاثیر دارد و هر شخصی موظف بادای تکلیف مخصوصی است، اگر در ادای وظیفه قصور نماید و از زیر بار گذار و مسؤولیت بگریزد هم خردش دچار خسارت و زحمت خواهد شد و هم دیگران را بزحمت دچار خواهد ساخت.

تنبلی او مانند میکروب امراض مسری در دیگران نیز سرایت می کند و وجود او برای دیگران سر مشق بدی میشود. بنابراین شخصی که مهر خویش را بیصفاست سر کشد و مفید بحال هیچکس نباشد مردانش بهتر از زیستن و زندگی کردن است.

جوانان پیوسته از وضعیت خود شاکی هستند و مانند اعیب کالاغ یا نور نور فور بافه داد و فریاد می کنند.

در عرض آنکه برای تحصیل آن مقام یا چیزی که فقط در خواب می بینند مسغول کار شوند دائماً نتوانند می کنند و همواره شکوه از زمانه و این و آن مینمایند و یک قدم بطرف مقصود بر نمی دارند.

دکتر (چاینگ) این نقص را در اغلب جوانان بافه بود که همیشه می نالند و میگفت: « چرا باید جوانان ما در مکتب ناامیدی تربیت بشوند »

آیا عمر ارزشی دارد و قابل زیستن میباشد؟ در صورتیکه منور به بطالت تلف شود ارزش ندارد. خواندن و مطالعه کردن اشخاص تنبل و بی ثمر اسباب برا کندگی و تفرقه حواس آن میگردد و بجای خوبی تخم رذالت را در دماغشان میگذارد. زیرا اشخاص تنبل با سواد طوری تربیت شده اند که خون سرد و فقه احساسات میباشند.

باین جهت شما جوانانی می بینید که پیوسته نتوانند می کنند و همه چیز بی اعتنا و لافید هستند. و دماغشان از سوهان عالم و معرفت فقط آن اندازه تند و تیز و حساس گردیده است که

بتوانند از اعمال و افعال دیگران خورده گیری نمایند و رفتار و کردار سارین را هدف آماج ملایم و تویخ قرار دهند ولی خود به چوچه کاری نکنند و قسمی بطرف کمال تر ندارند.

این قبیل اشخاص به اخلاق جدی می خندند و اشخاص جدی را مستحق تلامذ



این بی نصیبی و لافبندی ملازم با این سنخ آوارگی و ضلالت میباشد ، هر بادی که بوزد روح این اشخاص را باطراف میسوزاند و بهر طرف متقابل میسازد .

این اشخاص می فهمند ولی عقیده ندارند - افکار و خیالاتی که در دماغ این قبیل اشخاص وارد میشود هیچ اقدام و عملی منتهی نمیکردد زیرا هیچ گونه اصول و قواعدی قابل نیستند و عقیده و ایمانی ندارند باین مذهبی بیاقتقاد هستند ، ایمان و معتقدات آنها هیچ است و از هیچ هم چیزی بدست نمی آید - در اشتیاق زُندگانی - عالیهتر نیستند و برای اقتیاس افکار و عقاید عالی و عذیب اظهار میل نمی نمایند و نمیخواهند اخلاق خود را کمی بهتر کنند - ملتی که از این قبیل اشخاص تشکیل شده باشد ا هوش است ولی ایمان ندارد ، دارای معلومات و دانش است ولی از خدا بی خبر اند ، فاضل و تربیت شده است ولی فاقد محبت و عاطفه است ممکن است يك ملتی دارای ملکات اخلاقی و آنچه باعث تهذیب و تزکیه نفس میگردد باشد و دیگر مالک چیزی نباشد چنین ملتی میتواند پایدار بماند - علوم دنیوی و حکمت الهی ارتباط و بستگی باهم ندارند بجز در علوم نمیتواند بشر را بسوی خدا رهنمون گردد و خصائل نیک را در وجود ایشان ایجاد کند .

فنون میگوید ، ما نه تنها باید کتابهای خوب را دوست داشته باشیم بلکه باید سعی کنیم که وجود ما خودش بمنزله کتاب خوبی باشد که دیگران از ما سرمشق بگیرند .

قرائت کتب متنوع و میل بخواندن مطالب گوناگون ممکن است بمذاق انسان خوش آید و دلچسب و دلپذیر واقع شود ولی غذای فکر و روح نمیشود ؛ ( سن آنسلم ) می گفت ، دخدا اغلب توسط بی سوادان و جاهلان در عالم کار میکنند زیرا آنها جوینده چیز هائی هستند که از آن خدا است ولی خدا کمتر استعداد و توانائی اشخاص فاضل و دانشمند را وسیله اجرای مشیتهای خود قرار میدهد دانشمندان جوینده چیز هائی هستند که مال خودشان میباشد .

یگنفر نویسنده بزرگ فرانسوی در تلو عبارات ذیل اخلاق معاصرین خود را گاملا تجسم داده می نویسد :

د عموم مردم نسبت بمقدسات و عقاید مذهبی و تکالیف بشری بی اعتقاد گردیده اند هیچ د کس به تنزیه و تهذیب نفس خویش نمی بردارد جمعی در فکر لذات دنیوی و هیش و عشرت می باشند و جمعی هم در پی منال و مکننت میگردند - در این عصر چیزی نیست که بازر آنرا د بتوان خرید - همه چیز این مردم را باز روسیم میتوان خرید حتی وجدان و شرافت و مذهب د و عقاید و آراء آنها راه فراهم کردن قوه و قدرت و تزئید حیثیات و شئونات با دادن پول باین د و آن مبسر میشود .

د کلیه قواعد فلسفی جمیع قوانین و اصول خدا شناسی و پیدینی در مقابل بی نصیبی و بی علائقی محو و معدوم گردیده است زیرا طریقه بی نصیبی و لافبندی بمنزله قبر و مدفن فهم و عقل میباشد و از آنرو هر چیزی را درخود نابود میسازد - فهم و ادراک نیز در میان این قبر لافبندان که هاری از حقیقت و خطا میباشد فرو میرود - گوری است خالی از همه چیز حتی استخوان هم در آن یافت نمی شود .

تربیت خوب باید ما را از هر سوسه و خیال بدی خلاص نماید. بسیاری از مردم تعلیم و تربیت یا تمدن را ستایش می کنند و بنیاد آئین و عقاید خود را بر روی تعلیم و تربیت استوار می سازند. بعبارت دیگر مسلک و طریقه کلمبیون و ریون را با ظاهری آراسته و دل فریب تربیت میخوانند، کسانی که تربیت را شعار خود قرار داده اند دارای طبیعت حساس و لطیف می باشند و هوای پر نخوت و تفرعنی بر سردارند مثل آنکسی میمانند که (مولیه ر) در (پیه س) - معروف خود موسوم به «هجویات نفیسه» ممثل نموده است. این اشخاص صاحبان مالکات و اخلاق راقیه را استهزا می کنند و سعی و عمل و انکار نفس و همت و انرژی و اعتماد بنفس را قابل سخریه میدانند. عقاید و ایمان آنها را جز مشتکی باطل و اکاذیب بارده که بهیچوجه قابل توجه و تحسین با موجب امیدواری نیست به چیز دیگر نمیتوان نسبت داد. زیرا این اشخاص همه چیز را نظر شبهه و تردید مینگرند، قطع نظر از آنکه خودشان کاری نمی کنند کار دیگران را نیز تکذیب و تقبیح می نمایند، اینها بهیچکس جز بخودشان معتقد نیستند و هر يك از آنها خود را بمنزله خدا و رب النوعی میدانند.

«گفته مبدع و مبتکر لفظ تربیت (۱) بود ولی از اشعار کوتاه آثاری در خواننده بوجود می آید و مانند اشعار شیلار خواننده را حالتی روحانی و خوش دست نمیدهد. از کتابهای کوتاه نتیجه خوبی تحصیل نشده است زیرا کوتاه شخصی بوده است که با زنان خوبری معاملات داشته و زندگی خود را با عشق آنها سرگردد است. یعنی زنانی که در تر عشوه و طنازی وی فریفته و مفتون او گردیده و با وی در آمیخته اند. آخرین نویسنده شرح حال وی میگوید:

« وقتی دل کوتاه از مهر زنان خالی میماند مانند جراحی بود که چیزی برای تشریح نداشت »  
 « کوتاه در ضمن تعریف از بالزاک میگفت بهترین رومانهای بالزاک آنهایی هستند که گوئی از قالب »  
 « يك زن بیچاره و پریشان احوالی بیرون آمده است. بالزاک اگر زنده بود شاید در ازاء تعجیبات »  
 « و توصیعاتی که کوتاه در حق او کرده او هم بنوبه خود تلافی مینمود و شرحی در فضایل او مینوشت »  
 « کوتاه راجع بمیل و اشتیاق اولیه خود نسبت معلوم تاریخ طبیعی میگوید بخاطر دارم وقتی طفل بودم »  
 « گاهی را زیر میگردم تا ببینم بر کجا چگونه در میان کاسه گل جای گرفته اند یا بال و پر پرندگان »  
 « را می گندم تا به ببینم برها چگونه در میان بال قرار گرفته اند »

« کوتاه با زنان هم همان معاملات را داشته است. یعنی زنان را از عشوه و طنازی و دلرباییهای خود بهیجان می آورد ولی نبض آنها را در دست داشت که حرارت عشق و هیجان احساسات قلب آنها را نسوزاند و فقط بقدر ضرورت احساسات و شهوات آنها را برانگیزد. کوتاه بواسطه آشنائی »  
 « و معاشرتی که با زنان داشت هر چیزی را از نظر لطیف و زیبایی قیاس مینمود و وقتی مصیبتی برای او رخ میداد و یا امید های او به یاس و حرمان مبدل میشد آخرین علاج خود را در تحریر آن وقایع می یافت »  
 « و آلام درون خود را با نوشتن آن وقایع تسکین میداد »

ای کسی که عبت به استعداد دماغی خود می نازی! نمی دانی که استعداد دماغی و تمام قوای فکریه را وقتی در مقابل تروت و دارائی قلب به گذاریم

(۱) مقصود از لفظ آلمانی آنست که (کولتور) خوانند و اینک در السنه اروپائی این لفظ

متداول گردیده است (مترجم)

چه قدر بی قیمت و نا چیز و نکو هیده می آید . از استعداد خشک و بیهوده مغز و بدن چه بر می آید و شما از آن چه می فهمید ؟ اگر روح نباشد که به بدن رطوبت و حیات و ماده و وجود واقعی و حقیقت و شادمانی بدهد ابدان ما جز يك اسگلت مردای بیش نیست و جز چند استخوانی که بیکدیگر زنجیر شده باشد چیز دیگر نخواهد بود .

نیوتن کاشف طریقه سیالها یا فرضیه جاذبیت کائنات و تجزیه نور که شاید بزرگترین شخصی بوده که روز کار در دامن خود پرورانده با آن وسعت فکر و تبحر میگفت : « من مانند طفلی هستم که در ساحل دریا بازی کند و جز ساحل جایی را نه بیند در صورتی که دریای وسیع و بی پایانی از حقایق غیر مکتشفه در جلو او میباشد ! »

آیا فلاسفه این زمان چنین اقرار صریحی می نمایند ؟

( کنت دو ماستر ) گفته است ، در عالم حقایقی هست که فقط با استعانت قوای قلبی کشف آنها برای انسان میسر و مقدور میگردد

« شخصی نیکو سیرت وقتی می بیند اشخاصی که دارای استعداد زیاد می باشند در هر مطلب روشنی که محتاج باقامه برهان و دلیل نباشد احتجاج مینمایند تعجب میکنند زیرا احتیاج و استدلال در مقابل بدیهیات انکار عیان است . از قوای دماغی این قبیل اشخاص باید چیزی کسر باشد یا نقصی در دماغ آنها راه یافته باشد . وقتی زیر کترین اشخاص پای بند آئین و مذهبی نباشند ما نمی توانیم آنها را مغلوب کنیم حتی وسیله هم نداریم که مقصود خود را با آنها بفهمانیم . ( سرها ، فری دوی ) گفته است ؛ دلیل و برهان اغلب يك وزنه بیجان و مرده است که بنای احساسات را منهدم میکند و بر نسیب و اصول را از بین میبرد و بجای آن حساب و قرض و احتیاط را قرار میدهد .

وسیع ترین میدان وظیفه خارج از دایره ادبیات و کتاب است . انسان بیشتر برای معاشرت و اجتماع آفریده شده است تا برای کارهای فکری و عالی ترین قسمت تربیت انسانی ما خود از رابطه و التصاق اجتماعی اوست . حس تواضع و تکریم ، عزت نفس و تحمل جانبین و فداکاری و جان نثاری در راه احسان بهمنوعان از همین نقطه و میداناشی میشود . دامنه تجربیات و مشاهدات مردم وسیع تر از ادبیات است . زندگی کالی دفتری است که در طول حیات دوام میکند ولی فهمیدن صفحات مشکل آن محتاج بفهم و حکمت است .

خانم ورنی میگوید « در دوره ما يك رابطه پایدار و ثابتی بین موضوع تربیت و خواندن و نوشتن موجود است . تنها کسی که از عهده انجام هر دو برنمیاید مردم جاهل و لیداند . ولی پنجاه سال قبل از این قاعده مستثنی بود مگر در موارد تربیت های عالی و زنها با مردها خیلی با هوش در افکار و اندیشه های خود کمتر از کتب دیگر غیر از انجیل استعانت مینمودند . حتی در میان نسوان طبقات عالی خواندن چندان متداول نشده بود . یک نفر فرانسوی که میتوانست در این موضوع قضاوت کند میگفت جده من وقتی چیز مینوشت نمیتوانست هجی کند و جز کتاب دعای خود از کتاب دیگر نمیخواند ولی او خیلی شایسته تر و عاقلتر از زنان ایندوره بود

در ایام قدیم وظیفه و تکلیف برای جوانان بمنزله مشوق و محرکی بود . اگر در ادای تکلیف قصور مینمودند خود را شرمنده و مفتضح می کردند ولی اگر کامیاب میشدند و وظیفه خود

را بوجه اتم انجام میدادند فقط ادای وظیفه کرده بودند .  
 (هولکمولر) میگوید « یکی از اندیشه های باطل و توهمات بی اساس این عصر آنست که میخواهند وضعیت عمومی و پایه زندگانی نوع بشر را بوسیله تعلیم و تربیت بالا بمرندمقام و موقعیت عمومی ملل و نحل را بدان وسیله رفیع و ارجمند سازند . این انتظار و توقع مردمان این عصر از تعلیم و تربیت مثل توقعات و انتظاراتی بود که کیمیا گران قدیم از فن کیمیا در تبدیل پول سیاه بمسکوک تمام عبارطلا داشتند » رویهمرفته بهترین مدرسه برای یاد گرفتن انتظامات خانه است و زندگی خانوادگی طریقه ای است که خداوند خودش برای تربیت جوانان در پیش گرفته است . ساختن و پرداختن خانه هم بدست زنان بسته است یعنی هر طور زن بخواهد خانه بهمان ترتیب اداره می شود .

اسقف متوقای ( ارلین ) میگفت « فرانسه بمادران چشم امید دارد »  
 انگلستان هم چشم خود را بمادران دوخته و از آنها انتظار مساعدت دارد - ولی افسوس افسوس که داد و فریاد زنان و اعتراضات آنها بر علیه انانیت خود باعث یریشانی و اختلال حواس ما میگردد زنان دیوانه وار میخواهند محبوبترین و زیننده ترین ممیزات خود را دور بیاندازند ، زنان قوه و اختیارات می خواهند یعنی اختیارات سیاسی . غافل از آنکه دنیا هر چه هست تمام مخلوق و آفریده نفوذ و تاثیرات خانه و آزامکاه زن است - زنها معتقدند که باید در آراء خود مقتدر باشند و می خواهند حق رای و آزادی بان ها داده شود ولی آیا زن ها باین عقیده هستند که اگر حق رای در انتخابات بانها در هر سال یا پنج سالی داده شود اوضاع دنیا بهتر از اوضاع کنونی آن خواهد گردید ؟

یولس رسول ، خرمارا که علامت فتح و ظفر بود ازنان کارگر و خانه دار میداد زیرا او تشخیص داده بود که خانه بلور شفاف جامعه می باشد و محبت خانوادگی و وظیفه شناسی عزیز ترین و نفیس ترین چیزهای عالم را برای ما حفظ میکند .

یکی از نویسندگان جدید بعد از شرح صفات و مزایائی که باید حاکی از طبیعت زن باشد می نویسد « انسان وقتی می بیند زنان امروزه باندک چیزی بهیجان می آیند و در بی مساک یا عقیده یا کار تازه بتکابو می افتند ترس بر او چیره میشود یا آنکه وقتی می بیند خداوند بطوری که بمادران زنیهای این عصر نزدیک بوده یا آنها نیست و وقتی می بیند مذهب قوه بسیار ضعیفی در نظر این ها بشمار میرود و قلب شان از اطمینان و ایمان و توکل برخدا خالی است بخود می لرزد . نویسنده فوق - الذکر خود زن بوده است ،

قبل از جنگ اخیر که بین فرانسه و روس بوقوع پیوست ( بارون استوفل ) مامور شد که افکار و اخلاق و روحیات اهالی مملکت روس را در ترازوی انتقاد و منجش گذارد و بسا روحیات و اخلاق فرانسوی ها مقابله نماید - بارون ( استی فل ) در طی ملاحظات خود می گوید :

« حسن انتظام و دیسپلین در میان قشون متوقف بر حسن انتظامات جامعه هاو عائله ها است - جوانان روس طوری تربیت یافته اند که نسبت بمافوق خود مطیع و نسبت باولیاء متواضع

« می باشد و بالاتر از همه اینکه وظایف خود را انجام می دهند - ولی چگونه ممکن است ابن حسن »  
 « انتظام و دیسیپلین در میان قشون فرانسه حکمفرما باشد در صورتی که در خانواده های فرانسویان »  
 « اصلا وجود ندارد . »

« حالا از محیط خانه خارج شده و بحوزه و دایره های خارج نگاه کنید درلیسه ها و مدارس و کالج »  
 « ها و سایر موسسات تربیتی اعمان نظری نمایند آیا در این موسسات اقدامی شده است که اطفال را بتکریم »  
 « و تعظیم والدین جوانان را برعایت و الزامات بوظیفه و او باوگان را باطاعت درمقابل اوایاء و قانون »  
 « و ادار سازد و اینگونه احساسات را در قلوب آنها پرورش دهند و بالاتر از همه آنها را بخدا »  
 « مؤمن و معتقد گردانند ؟ نه - هیچ اقدامی نشده است نتیجه این است که همه ساله ما يك دسته »  
 « از جوانانی داخل قشون می کنیم که باغاب آنها عاری و بری از هر گواه اصول و قواعد »  
 « مذهبی و اخلاقی می باشد - جوانان مزبور از طفولیت عادت کرده اند که هیچکس را اطاعت »  
 « ننمایند و در هر موضوعی مذاکرات کنند و بهیچ چیز و بهیچ کس احترام نگذارند پس بسائقه »  
 « عادت طفولیت دوره شباب و کامرانی و حتی هنگام کهولت و پیری راهم بدان سان می »  
 « گذرانند - معذالك بعضی اشخاص ادعا می کنند که میتوانند اینگونه جوانان بی تربیت و بی »  
 « مسلك را بمحض دخول در قشون و ادار با طاعت نمایند و عنان انتظام و دیسیپلین را بر سر »  
 « آنها زنند - گویا این مدعیان هنوز نفهمیده اند که انتظام قشونی جز تادیب و تربیت نفس و حس »  
 « و وظیفه شناسی ، اطاعت بر رؤساء ؛ احترام بقوانین و موسسات ثابت و بساید از چیز دیگر نیست »  
 « و این تربیت ها را باید در خانه تحصیل نمود . »

« نظام و تادیبات مصنوعی و غیر طبیعی که در يك موقعی جاری شود ممکن است مدت »  
 « قلبی در تحت فشار و تضییقات حوادث دوام کند ولی مطمئن باشید که همانندی که در معرض »  
 « محنت و سنجش حقیقی واقع شود بنیادش منهدم خواهد گردید و اثری از آثار آن نخواهد ماند »  
 « حاجت بگفتار نیست که ( بارون استوفل ) در اقوال خود کاملا صادق بوده و آنچه »  
 « گفته عین واقع است »

آیا ما هم در انگلستان این ترتیبات دچار هستیم و آیا مدو جز وسیعه و ممتد دو مو کراسی  
 ثمرات عالیه انتظامات خانوادگی و اخلاق روحی را خراب میکنند ؟ ما مردمان متکبر و خود فروشی  
 هستیم . ما ثروت ، قوت منابع ثروت ، استحکام بنیان بحری و قشونی و سلطه تجارتنی خود می نازیم  
 و مباحثات میکنیم . و حال آنکه اینها همه ممکن است در عرض چند سالی از دست ما برود و ما هم  
 مانند ملت هلاند يك ملت ممتول و با ثروت ولی بالنسبه ضعیف بمانیم ، ترقی معنوی یا تنزل هر ملتی  
 بدست افرادی بسته است که آنرا تشکیل میدهند و هیچ ملتی در عالم از لحاظ اخلاقی و وظیفه شناسی  
 و رعایت قوانین شرافت و عدالت شاخصیت پیدا نخواهد کرد و در میان اقوام و امم دنیا به نبالت شأن

و عظمت مقام معروف و شهرة نخواهد گردید مگر آنکه مردم آنچه فردا فرد وجه بالا جماع دارای این ممیزات و خصائص باشند .

لرد ( دربی ) در یکی از نطق های اخیر خود چنین گفت « يك شخص باشرف مذهب و آراسته ای روز پیش بمن گفت که انگلستان بمقیده او آن گونه قوا و ممیزات و صفائی را که از جنگ و اثر او بعد علت نشید و تحکیم اخلاق ملی او بشمار میرفته از دست داده و منظمه قوت و بنیه ملی انگلیسها کاهیده شده و تحلیل رفته است ؛ با آنکه آن شخص مشافهه اظهاری ننمود ولی من از حرکات و اطوار و آهنگ کلام و وجنات او چنین فهمیدم که میخواهد بگوید فرصت فوت شده و امیدی بیاز گشت آن روح و رویه باقی نمانده وسیل حادثه بر خاسته است او بخود میگفت که خوشا بحال آنهایی که دوره زندگانی را طی نموده و باقی نمانده اند که این مصیبت و بلیه خانمانسوز را بچشم به بینند ، احتمال وقوع این بلیه و مصیبت بسیار است و با علائم و امارات موجوده بقینا این مصیبت و حادثه عظیم روی خواهد داد ،

این يك انکار و بلکه انداز سختی است . آیا طوفان وسیل حوادث همچنانکه در فرانسه در یکصد سال قبل بر خاست در اینجا هم خواهد آمد ؟ ( دکتر نورمان ماک لثود ) متوفی گفته است « هرج و مرجی که بعد از جنگ ۱۵ بوقوع پیوست و اکنون هم باقی است مانند ( فورماسیون ) دوره اصلاحات بر حادثه میباشد »

فوق العاده اسباب تضییق مردم گردیده است . از يك طرف بیمنش طرز فکر سابق در باب امور اجتماعی . سیاسی . عامی فلسفی و حکمت الهی متشتت گردیده است . و با آنکه جمعی احمق و خود پسند با عادات و آداب قدیمه نبرد و مبارزه مینمایند و در صدد تخریب اصول قدیمه بر آمده اند معذک بسیاری هستند که وظیفه شناسی و حقیقت را از جان و دل دوست دارند و سیر و ساوک را در آن طریقه حائز کمال اهمیت میدانند ،

مشاهده و تماشای چه منظره غمناک تر از این است که مردان و حتی زنان روزگار خود را بخیال بافی و مکالمه در خصوص بر نسیب و قواعد پسندیده و عالی که از جماع معتقدات صحیحه اجداد آنها محسوب میشود تاف نمایند .

اجداد همین مردم در یرتو اعتقادات خود برای نسل خویش میراثی از نیگی و ایمان و حسن عمل بیادگار گذاشته اند .

دو فکر هست که اگر مورد پسند و قبول ذهن ما واقع شود خط و مسیر زندگانی ما را بگلی عوض میکنند . یکی اعتقاد به آنکه دنیا بمنزله دهلیزی است برای عمارت بی انتهای آخرت دیگر تفکر باین که انسان چه در این عالم وجه در عالم بعد با خدا زندگانی میکنند .

اختیار خوب و بد با ما است و هر کس میتواند بتبعیت میل خود یکی از آن دورا انتخاب نماید . کیانند آنهایی که در غلبه خوبی بر بدی آردید دارند و چه اشخاصی خواهند گفت که کدام يك غلبه پیدا میکنند ؟ غلبه خوبی بر بدی منوط بوجدان بیدار و فکر روشن و منور ما میباشد . البته مادر حین انجام وظایف

دچار مشکلات عدیده میگردیم و با ناملایمات مواجه میشویم. معذک باید کار خود را از پیش برداریم زیرا اراده الهی چنین است. اعمال نیک ما را در طریق حیات تقویت میکند و حسن رفتار و کردار مادر دیگران مؤثر واقع میشود و سیره زندگانی مانیکی را بدانها تلقین مینماید، اعمال نیک بمنزله گنجی است که برای ایام تنگدستی فاعل آن ببرد میخورد. پس بهتر آن است که وجدان خود را قوی سازیم و روح خود را با قوت تمام برای اعمال نیک برانگیزیم و قلوب خود را برای آتیه همیاسازیم.

## فصل سوم ... شرافت ... حقیقت

مرد با شرف و دیندار اگر فقیر هم باشد توانگر است ( بوزن )  
 دیانت و حقیقت با یکدیگر توأم می باشند. دیانت حقیقت است و حقیقت دیانت .  
 تنها حقیقت باعث بزرگی نمیشود ولی مهمترین عنصر بررگوازی و اخلاق یا شهامت را حقیقت تشکیل می دهد  
 یکسانی که آنرا بخدمت خود میگارند تا مین میدهد و پانهائی که بر طبق دستور حقیقت خدمت میکنند اطمینان میبخشد . حقیقت جوهر پر نسیب و اصول راستی و درستی و استقلال نفس است . حقیقت نخستین احتیاج هر انسانی است . صحت قول در این دوره ضروری تر از ادوار تاریخی گذشته است .  
 دروغ اگرچه در همه جا معمول است همه کس حتی شخص دروغگو خود آنرا تقبیح میکنند معذک برای تأیید اظهارات خود تصریح میکنند که اظهارات خود کاملاً درست و صحیح میباشد زیرا خود میدانند که حقیقت و راستی در تمام عالم مورد احترام و پرستش میباشد ولی بالعکس آن دروغگوئی در همه جا مرسوم و ناپسند میباشد . دروغگوئی نه تنها علامت بی شرفی و بی دیانتی است بلکه نامردی است

( جرج هوبرت ) گفته است .

در همه حال راستگو باش و در صداقت جرئت و شهامت بخرج بده زیرا هیچ چیز محتاج بدروغ گفتن نیست «  
 شریر ترین دروغگویان آنهایی هستند که جرئت اظهار حقیقت را ندارند و همیشه اظهاراتی میکنند که برخلاف حقیقت میباشد  
 دروغی که نیمه آن راست باشد بدترین دروغها است . دورو بودن و دورنگی کردن با دروغگوئی در بدی تفاوتی ندارد .

افعال و اعمال هر کس مانند حرف زدن و سخن گفتن او صدا دارد و بوضوح دیده میشود اشخاص فرورومسایه و بیست نسبت بشغل و همیشه خود دروغ میگویند و از

زیر بار راستی و حقیقتی که خود بدان قائل اند میگریزند ، فرو مایکان و اشخاص دنی الطبع دور و مزور میباشد از یکطرف خود را صادق و صمیمی نشان میدهند و از طرف دیگر بنا راستی میگیرانند یعنی میخواهند هم صمیمی وهم ناراست باشند ، اشخاصی آرایش و صمیمی هرطور فکر کنند همانطور صحبت میکنند و عقیده خود را هرطور وانمود نمایند دارای همان عقیده هم میباشد و آنچه میکنند همانرا میکنند و بالاخره نوبت و وعده خود را بوقوع اجرا میکنند .

( مستراسپورجنون ) میگوید «نقص قول و پیمان شکنی یا خلافتی باشکال مختلف معمول و رایج گردیده است ، بعضی اشخاص نقص قول میکنند و در عین حال زیر بار نمیروند ، برخی برای ایجاد صلح و صفا دروغ میگویند .

ما اشخاصی دیده ایم که خود را سخنی و باذل معرفی کرده و از سخاوت و بخشش همیشه صحبت میداشته اند در صورتیکه خود آنها لئیم و حسود و خسیس بودند . بارها شنیده ایم که اشخاصی در عالم پیدا میشوند که خود را از طرفداران جدی حقیقت قلمداد کرده اند و مساک و مشروب خود را حقیقت پرستی قرار داده اند ولی در معاملات و خرید و فروش خود یا در مسائل خانوادگی با نسبت همسایه خویش ذره ای صداقت و راستی را مراعات نکرده اند .

دروغ گفتن یکی از عمومی ترین و مرسوم ترین شرارها است این صفت رایج و مذموم در میان کلیه جماعات بشری حکمفرما میباشد ، معمول شده است در جواب اشخاصیکه بملاقات دیگران میروند میگویند فلانی نیست ، بعضی خیال میکنند که برای پیشرفت امور بشر دروغ گفتن لازمست و حتی این فقرة مورد اتفاق عموم واقع شده است ،

يك دروغ را بی ضرر فرض میکنند یکی دیگر را بی اهمیت میدانند و سومی را من غیر قصد تلقی مینمایند . دروغهای کوچک عمومیت دارند هر چند مجاز باشد منفور و در نظر هر مرد بازنکه دارای وجدان باک و منظره باشد ناپسند است .

روسکین میگوید . « دروغ ممکن است جزئی و بی اهمیت و اتفاقی باشد ولی هسمان دروغهای جزئی و بی اهمیت بمنزله درد غایبی هستند که از جهنم بیرون میآیند پس چه بهتر که قلب خود را کانون این درد نسازیم فکر نکنیم که کدام بزرگتر یا کدام غایب تر است »  
در میان دیباوماتها مثالی است که میگویند :

«دروغ گفتن بفتح مملکت خویش در ممالک بیگانه لازم است»

این جمله کوچک دستور و روش اساسی دیباوماتها گردیده است ! در صورتیکه حفظ قول بهتر از حفظ جان است ،

وقتی اهالی کارناز ( رکولس ) را که در قید اسارت خود نگاهداشته بودند بهمراهی عده ای ایلچی بروم فرستادند که تقاضای صلح از رومیان نمایند او را باین شرط اجازه خروج از کارناز دادند که اگر تقاضای اهالی کارناز اجابت نکردد و پیشنهاد آنها مورد قبول واقع نشود مجدداً بکارناز بر گردد و قید اسارت را بگردن نهد ، ( رکولس ) مراسم تحلیف را بجای آورد و قسم یاد کرد که در صورتیکه رومیها برای صلح حاضر نشده و تقاضای کارناز هارا اجابت ننمودند خود باز گردد



وقتی ( رگولس ) بروم یعنی وطن مالوف خود رسید سناتور ها را بادامه جنك ترغیب نمود و نگذاشت مبادله اسرا صورت بگیرد . بدیهی است این پیشنهاد و تاکید مراجعت او را بکار ناز ایجاب مینمود و بقیمت اسارت وی تمام میشد

سناتور ها و حتی مشایخ و روسای رو حانی بر آن عقیده بودند که چون اهالی کار ناز ( رگولس ) را عفا مجبور به سوگند کرده اند بنا بر این مجبور نیست برود و بدو پیشنهاد کردند که از مراجعت فسخ عزیمت نماید

( رگولس ) جواب داد « آیا میخواهید عزت و شرافت مرا بگذار کنید ؟ من خود میدانم که « هر نوع عذاب و شکنجه برای من مهیا خواهد شد و مرگ با استقبال من خواهد شد تا وقتی تحمل « شکنجه و زجر و مردن بهتر از آن است که نام نیک خود را به ننگ و عار آلوده « سازیم این ها در مقابل جراحات يك وجدان مقصر و کناهاکار چیزی نیست - اگر چه من غلام « و بنده کارنازی ها شده و در دست اسارت آنها گرفتار آمده ام ولی هنوز روح سلحشوری « و مناعت طبع رومیان در من میباشد . من سوگند یاد کرده ام که بر کردم و در ادای وظیفه « قصور نخواهم نمود - بگذارید خدایان سایرین را از صدمه دشمنان حفظ نمایند « رگولس به کار ناز مراجعت نمود و در زیر شکنجه مرد ،

افلاطون میگوید « آنهایی که میخواهند در دنیا خوب زندگی کنند باید بحقیقت نزدیک شوند و آن را بیابند زیرا بعد از نیل بان مقام دست از غم و اندوه دنیا بر میدارند « خوب است بجمه از کتاب « افکار مارکوس اورد لیوس « امیر اطور روم طرداً للباب استشهد نمائیم .

« کسی که در رفتار و کردار خویش از حدود عدل و انصاف عدول نماید از حدود « شرافت هم تجاوز نموده و عمل او عین شرافت و ناپاکی است « « عالم طبیعت حیوانات را برای خاطر یکدیگر صاحب ادراک و استعداد نموده تا آنکه در حدود « استعداد خود همدیگر را اعانت و باری نمایند نه اینکه یکدیگر را بیازارند بنا بر این آن که « بر خلاف اراده و مشیت او اقدام کند بدیهی است که نسبت به عالی ترین معبود و مسجود « خود مقصر و خطا کار می باشد . و آنکه دروغ بگوید بحکم موجودات عالم نسبت به همان معبود « بیدیانتی کرده است و آنچه اکنون در عالم موجود میباشد با آنچه بعد ها از کتم برصه « وجود میاید مربوط هستند . «

« پس هر که عمداً دروغ بگوید عاری از عواطف و احساسات دینی میباشد زیرا با خدعه « و تزویر و از روی بی انصافی می خواهد رفتار کند و آن هم که من غیر قصد دروغ بگوید با « دیگران تفاوتی ندارد زیرا هم او نیز همان نیت بد و خیالات مزورانه را دارا می باشد . آن که از « روی بی عدالتی رفتار کند و عدل و نصفت را شعار خود نسازد